

Genealogy of Models of Modernist Thought in the Modernization of Quranic Rulings (With an Emphasis on Contemporary Iranian Modernists)

Hakimeh Zoveini¹ Gholamreza Raeisian² Alireza Azad³

1. PhD Student in Quranic and Hadith Sciences, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (Corresponding Author), hakimehzoveiny@gmail.com

2. Associate Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran, raeisian42@yahoo.com

3. Assistant Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran, azad.amoli@gmail.com

DOI: [10.22034/iscw.2025.2070869.1194](https://doi.org/10.22034/iscw.2025.2070869.1194)

*Orgina
Research*

Received:

2025.9.16

Accepted:

2025.12.2

Keywords:

Model;
Modernization;
Quranic
Jurisprudential
Teachings;
Religious
Modernists.

Abstract: The reconciliation of tradition and modernity, particularly in the realm of jurisprudential teachings, has been a fundamental concern for contemporary Iranian religious modernists. Employing the method of "content analysis of texts" and aiming to present a structured model of their approaches, this research categorizes and analyzes the proposed models for modernizing Quranic rulings into two overarching types: "Subjectivist" and "Objectivist." The subjectivist model, considering the majority of rulings as secular and historical, emphasizes the autonomous agency of reason (whether definitive or conjectural) and the deterministic influence of spatio-temporal exigencies in abrogating and replacing inefficient rulings. In contrast, the objectivist model, while preserving the sanctity of transmitted texts, permits changes in rulings only in light of changed circumstances or through the application of overarching principles established by the Sacred Lawgiver, and deems reason incapable of evaluating the efficacy of textually-established rulings. The findings of the study indicate that despite sharing some common foundations, such as the dichotomous classification of rulings, these two models differ fundamentally in their nature, foundations, and mechanisms for change



تبارشناسی مدل‌های نواندیشی در امروزی‌سازی احکام قرآن (با تأکید بر نواندیشان معاصر ایران)

حکیمه زوینی^۱ غلامرضا رئیس‌یان^۲ علیرضا آزاد^۳

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)،

hakimehzoveiny@gmail.com

۲. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، raeisian42@yahoo.com

۳. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. azad.amoli@gmail.com

DOI: 10.22034/iscw.2025.2070869.1194

چکیده: تقریب سنت و مدرنیته، به‌ویژه در قلمرو آموزه‌های احکامی، دغدغه‌ای بنیادین برای نواندیشان دینی معاصر ایران بوده است. این جستار با روش «تحلیل محتوای متون» و با هدف ارائه الگویی ساختاریافته از راهکارهای ایشان، مدل‌های پیشنهادی برای امروزی‌سازی احکام قرآنی را در دو گونه کلان «سوپرکتیویستی» و «ابژکتیویستی» دسته‌بندی و واکاوی می‌کند. مدل سوپرکتیویستی با عرفی و تاریخی پنداشتن غالب احکام، بر عاملیت خودبنیاد عقل (قطعی یا ظنی) و تأثیر جبری اقتضانات زمانی-مکانی در نسخ و جایگزینی احکام ناکارآمد تأکید دارد. در مقابل، مدل ابژکتیویستی، با حفظ حرمت نصوص منقول، تغییر احکام را تنها در سایه تغییر موضوعات یا در پرتو اصول کلان تعبیه‌شده توسط شارع مقدس مجاز می‌شمارد و عقل را در ارزیابی کارآمدی احکام منصوص، ناتوان می‌داند. یافته پژوهش حاکی از آن است که این دو مدل، با وجود اشتراک در برخی مبانی مانند تفکیک دوگانه احکام، در ماهیت، مبانی و مکانیزم تغییر، اختلافی بنیادین دارند.

صص:

۱۶۰-۱۳۹

مقاله:

علمی پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۴/۰۶/۲۵

پذیرش:

۱۴۰۴/۰۹/۱۱

کلیدواژه‌ها:

مدل؛

امروزی‌سازی؛

آموزه‌های احکامی

قرآن؛

نواندیشان دینی



۱- مقدمه

بحث و گفتگو درباره مباحث دینی، مسئله‌ای است که از دیرباز تاکنون، توجه شمار فراوانی از اندیشمندان را به خود معطوف داشته است. بی‌گمان یکی از چالش‌برانگیزترین مسائل فکری در سپهر اندیشه معاصر، تقابل سنت و مدرنیته و چگونگی رفع تعارضات میان این دو است. در این میان، جریان نواندیشی دینی، به‌عنوان طیفی از متفکران معتقد به دین و آگاه به الزامات جهان مدرن، می‌کوشد تألیفی خلاقانه میان این دو حوزه برقرار سازد. هدف آنان نه حذف یا تقابل، بلکه هم‌نشینی متعادل و خردمندانه سنت دینی و مقتضیات تجدد است، به‌گونه‌ای که هیچ‌یک قربانی دیگری نشود و تعارض ظاهری میان ثبات دین و پویایی مدرنیته، به تعاملی سازنده بدل گردد.^۱ (نک: هاشمی، ۱۳۹۶، ص ۱۴). ایندسته از اندیشمندان، برای رفع تناقض مزبور تلاش‌های زیادی نموده و با طرح نگره‌ها و راهکارهای مختلف، اقدامات - مقبول یا غیرمقبول - بسیاری را در این زمینه انجام داده‌اند.

آموزه‌های دینی و قرآنی را می‌توان در سه حوزه اصلی «عقاید»، «اخلاق» و «احکام» دسته‌بندی نمود. در این میان، آموزه‌های احکامی که به آیات الاحکام شهرت دارند، بیش از سایر بخش‌ها مورد بحث و چالش قرار گرفته و مجال گفت‌وگوهای گسترده‌تری را فراهم کرده‌اند. در خصوص تعداد دقیق آیات الاحکام، میان صاحب‌نظران اختلاف نظر وجود دارد و ارقام ارائه‌شده از ۵۰۰ تا ۲۰۰۰ آیه در نوسان است (ر.ک: حلی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵). با این حال، باید توجه داشت که تحدید دقیق و عینی این آیات، فاقد مبنای روشمندی است و هرگونه شمارش در این زمینه، بر مبنایی اجتهادی استوار است. با توجه به ضرورت بقا و کارآمدی آیات قرآن تا روز قیامت و مسئله رفع تعارض میان ایستایی آموزه‌های دینی - قرآنی و

۱. در یک تعریف کلی، نواندیشی دینی جریانی است که بر مهندسی و نوسازی اندیشه و فهم دینی تمحض دارد و نواندیشان دینی کسانی هستند که به پروژه تغییر فهم و اندیشه دینی دل‌بسته‌اند (نک: مسعودی، ۱۳۹۲، ص ۱۳). بر این اساس، مرتضی مطهری، شریعتی و ... را می‌توان همچون عبدالکریم سروش و حامد ابوزید، جزء نواندیشان دینی تلقی کرد گرچه دیدگاه‌هایشان در گونه‌های مختلفی جای می‌گیرد.

پویایی مدرنیته، جستار حاضر در صدد است تا با بهره‌گیری از روش متن‌پژوهی تحلیلی، مقوله‌آموزسازی آموزه‌های قرآنی را از منظر نواندیشان دینی معاصر مورد بحث و پژوهش قرار دهد و مدل‌هایی که آنان برای این مسئله مطرح کرده‌اند را بررسی نماید. شایان بیان است که آموزه‌های مورد تأکید در این پژوهش، آموزه‌های احکامی است.

۱-۱- پیشینه پژوهش

در رابطه با موضوع مورد پژوهش، پیش‌تر نگاشته‌هایی سامان یافته است که ذیلاً هم‌راستاترین آن‌ها را عنوان می‌کنیم: ۱- «ذاتی و عرضی در دین» از محمد عرب صالحی (معرفت کلامی، سال دوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۰)؛ ۲- «نقدی بر مقاله ذاتی و عرضی در دین» از محمدحسین طالبی (فصلنامه معرفت، شماره ۳۲، زمستان ۱۳۷۸)؛ ۳- «بررسی و نقد نظریه فضل الرحمن در بازسازی اجتهاد در دین» از محمدجعفر علمی (فصلنامه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم، سال دهم، شماره ۳۷، بهار ۱۳۸۶)؛ ۴- «نقد نظریه نسخ عقلی از منظر عقل، قرآن و حدیث» از کیوان احسانی و سید ابراهیم مرتضوی (دو فصلنامه کتاب قیم، دوره ۱۰، شماره ۲۱، پاییز و زمستان ۹۸)؛ ۵- «بررسی اعتبارسنجی نظریه استمرار نسخ آیات قرآن» از کیوان احسانی، علیرضا طیبی و سید ابراهیم مرتضوی (تحقیقات علوم قرآن و حدیث، سال چهاردهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۶).

هر یک از مقاله‌های مزبور کوشیده‌اند تا مقوله‌ی مورد بحث را از منظری و زاویه‌ای بکاوند اما چنانکه از عناوین مقالات مشخص است، هیچ‌یک موضوع «مدل‌های آموزشی‌سازی احکام از نگاه نواندیشان دینی معاصر» را به شکل مستقیم و جامع مورد بررسی قرار نداده و تلاش‌های صورت‌گرفته، تنها به شکل جزءنگر مباحثی را مرتبط با بحث حاضر بازکاوی و تحلیل کرده‌اند.

۲- مفهوم‌شناسی مفاهیم کلیدی

مهم‌ترین مفاهیم کلیدی پژوهش و تعریف و تحدید آن، از قراری است که ذیلاً توضیح داده می‌شود

۱-۲- تعریف «مدل»

مدل، از جمله مفاهیم مهمی است که در علوم و معرفت جایگاه ویژه‌ای دارد. معانی چندی برای مدل گفته شده است. در لغت، مدل را به معنای «الگو»، «نمونه»، «قالب»، «طرح»، «نقشه»، «روش» و ... گفته‌اند (نک: دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۱۲، ص ۱۸۵۸۵). در تعریف اصطلاحی نیز چنین گفته‌اند: «مدل‌ها، دستگاهی از مفاهیم یا پدیده‌های آشنا همراه با استعاره‌ای نظام‌مند هستند که قدرت تبیینی دارند» (نک: ایران‌نژاد، ۱۳۸۲، ص ۵۰).

در نظام مفهومی علوم انسانی، تمایز بنیادینی میان «مدل» و «نظریه» وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که نظریه را می‌توان محصول و برآیند یک مدل زیرساختی تلقی کرد. برای مصداقیابی این رابطه، می‌توان به «مدل تغییر و ثبات» اشاره نمود که مبنایی برای شکل‌گیری نظریه‌ی خاص شهید مرتضی مطهری در باب تمایز ساحت‌های ثابت و متحول در اسلام گردید. ارکان اصلی این نظریه - که برجستگی نقش اجتهاد، منابع استنباط، تفکیک قوانین ثابت از متغیر و تعیین قلمرو تحول احکام شریعت را در بر می‌گیرد - همگی بر شالوده‌ی آن مدل ابتدایی استوار شده‌اند. به بیان روشن‌تر، مدل مذکور، نقشه‌ی اولیه و ساختار اسکلتی نظریه را فراهم می‌سازد، به‌طوری‌که فقدان چنین چارچوبی، شکل‌گیری آن نظریه را ناممکن می‌ساخت.

از دیدگاه «مک‌فیگ»، مدل‌ها متأثر از پارادایم‌های^۱ دینی هستند و پارادایم‌ها، محدودیت‌هایی را بر آن‌ها اعمال می‌کنند. برای مثال در ادیان ابراهیمی، مدل «خدای متشخص و انسان‌وار» تصویرپذیر است اما در پارادایم برخی دیگر ادیان، «خدای غیرمتشخص» متصور است. به‌طورکلی، مدل‌های خدا، به تصور ما درباره

۱. پارادایم و نظریه در سلسله‌مراتب معرفتی، دارای رابطه‌ای سلسله‌مراتبی و تعیین‌کننده هستند. پارادایم به‌عنوان یک چارچوب فرانتظری، مجموعه‌ای از مفروضات، ارزش‌ها و روش‌های مسلط در یک حوزه معرفتی را تعریف می‌کند و بدین ترتیب، فضای امکان‌پذیر برای شکل‌گیری نظریه‌ها را مشخص می‌سازد. به بیان دیگر، پارادایم، جهان‌بینی حاکم بر یک جامعه علمی یا دینی است که حدود مسائل قابل طرح، روش‌های تحقیق مشروع و شکل قابل قبول نظریه‌ها را تعیین می‌نماید؛ بنابراین، هر نظریه در درون یک پارادایم خاص متولد می‌شود و مشروط به مفروضات و محدودیت‌های آن است. برای مثال، یک نظریه کلامی درباره صفات الهی، تنها در درون پارادایمی می‌تواند شکل گیرد که پیشاپیش، وجود خدا و امکان شناخت او را مفروض گرفته است.

خداوند نظم می‌بخشد و آن را در قالب مشخصی می‌ریزند (نک: حسینی و قراملکی، ۱۳۹۶، صص ۳۴-۳۵). در تعریف دیگری گفته‌اند: «مدل، دستگاہی است تشکیل یافته از مفاهیم، فرضیه‌ها و شاخص‌ها که با انتخاب و جمع‌آوری اطلاعات موردنیاز، آزمودن فرضیه‌ها را تسهیل می‌کند» (ایران‌نژاد، ۱۳۸۲، ص ۵۰).

بر پایه‌ی این تعاریف و با عنایت به ماهیت موضوع حاضر، مقصود از «مدل» در این پژوهش، نظام‌های مفهومی و ساختارهای بنیادینی است که نواندیشان دینی برای تبیین نسبت احکام قرآنی با نیازهای متغیّر جهان معاصر به کار گرفته‌اند. این مدل‌ها، برخلاف «الگو» که بیشتر بر جنبه‌ی تقلید یا نمونه‌پذیری دلالت دارد، دارای کارکردی تبیینی، نظام‌ساز و روش‌شناختی هستند و چارچوبی نظری برای انطباق شریعت با تحولات زمان فراهم می‌آورند.

۲-۲- معنای «امروزی‌سازی»

کلیدواژه دیگری که نیاز به توضیح دارد، «امروزی‌سازی» است. امروزی‌سازی، به امروز اشاره دارد اما برداشت‌های صورت گرفته از این مفهوم، دیدگاه‌های متفاوتی را سبب شده است که ذیلاً به آن‌ها می‌پردازیم.

۲-۲-۱- تغییر و روزآمدسازی گزاره‌ها

یک تفسیر از مفهوم «امروزی‌سازی»، تغییر گزاره‌های دینی - به‌ویژه گزاره‌های احکامی - به تبع اقتضائات است. در این نگاه، مراد از امروز، بازه زمانی حاضر است با تمام اقتضائاتی که دارد. بنا بر این اعتبار، بر مبنای امروزی‌سازی باید متناسب با اقتضائات امروز، آموزه‌های فقهی یا اعتقادی یا اخلاقی دیروز و یا تلقی و فهم خود از آموزه‌های مزبور را تغییر داد و برای آن‌ها جایگزین تعریف کرد. طبق این نگاه، اقتضائات مختلفی می‌تواند سبب تغییر شود اما در اکثر نمونه‌های کلاسیک، اقتضائات زمانی و مکانی و نیز ظرفیت‌های نوپدید باعث تغییر موضوع می‌شوند و با تغییر موضوع، لاجرم حکم آن نیز تغییر می‌کند. مثال عینی این نگاه را می‌توان در نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت عبدالکریم سروش (برای نمونه، نک: سروش،

۱۳۷۰، ص ۲۱۵) و نیز نگره‌های برخی از نواندیشان دیگر مشاهده نمود (نک: مهریزی، ۱۳۹۴، ص ۷؛ و سقمی، ۱۳۹۶، ص ۱۴۱).

۲-۲-۲- تلفیق دین با مکاتب جدید

ردپای این تلقی را می‌توان در بین اندیشمندانی چون علی شریعتی، بازرگان، اقبال لاهوری و ... ملاحظه نمود. برای مثال شریعتی از یکسو بازگشت به فرهنگ اسلامی اصیل را مطرح می‌کند اما از سوی دیگر، اسلام را به ایدئولوژی مارکسیستی پیوند زده و بازگشت به دین و مذهبی را عنوان می‌دارد که از صافی مارکسیسم و تا حدی کمتر، از صافی اگزیستانسیالیسم گذشته باشد (نک: شریعتی، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۴۰؛ هاشمی، ۱۳۹۶، ص ۳۲).

۳-۲-۲- اتخاذ رویکرد تفصیلی و گزینشی

اتخاذ رویکرد گزینشی در پذیرش احکام و قائل شدن به تفصیل در این حوزه، تلقی دیگری است که از امروزی‌سازی وجود دارد. بر این پایه، گزاره‌ها ذیل دودسته‌ی «گزاره‌های اصیل» و «گزاره‌های غیر اصیل» قرار گرفته و دسته نخست، کارآمد تلقی و گزینش می‌شود و سایر گزاره‌ها کنار نهاده می‌شود. طبق این نگاه، همه بخش‌های دین قابلیت تطور ندارد بلکه بخشی از دین جزء فطریات و امور لایتغیر و یا جزء قواعد مسلم دین بوده و در دوگانه‌ی «کهنگی - تازگی» و «اصیل - غیر اصیل» نمی‌گنجد (نک: نکونام، ۱۳۹۴، ص ۱۰؛ مهریزی، ۱۳۹۴، ص ۸). تقسیم‌بندی احکام به «ذاتی و عرضی» (نک: سروش، ۱۳۷۷، صص ۱-۲؛ همو، ۱۳۸۵، ص ۱۰۳) و «آرمانی و تاریخی» (نک: ابوزید، ۱۹۹۲، م، صص ۲۲۰-۲۰۹؛ مجتهد شبستری، ۱۳۸۱، صص ۲۱۷ و ۲۲۲) نیز در راستای همین رویکرد گزینشی به احکام و نیز سایر گزاره‌های دینی و قرآنی است.

علت‌های این دستبندی، متفاوت عنوان شده است؛ طبق برخی نگره‌ها، آموزه‌های اسلام در گذر زمان تحریف معنوی شده است و باید به آموزه‌ها و گزاره‌های اصیل بازگشت اما ملاک‌ها برای تشخیص اصیل از غیر اصیل، متفاوت است؛ برخی، روی آوردن به گزاره‌های اخلاقی و معنوی را مطرح کرده‌اند که

نواندیشانی مانند ابوالقاسم فنائی در آثاری مانند: «دین در ترازوی اخلاق» و «اخلاق دین‌شناسی؛ پژوهشی در مبانی اخلاقی و معرفت‌شناسانه فقه» و نیز مصطفی ملکیان بر این رویکرد پافشاری می‌کنند. برخی دیگر نیز، قائل به اصل بودن آیات مکی و فرع بودن آیات مدنی شده‌اند (نک: محمد طه، ۱۳۸۹ ق، ص ۱۴۲-۱۶۱).

۴-۲-۲- خوانش عقلانی از دین

«خوانش عقلانی از دین» تلقی دیگری از «امروزی‌سازی» است؛ یعنی تفسیر آموزه‌های دینی به‌گونه‌ای که مقبول جهانیان باشد. برای این مهم، باید دین را از حالت ایدئولوژیکی درآورده و صورتی آکادمیک به آن ببخشیم، به‌گونه‌ای که معرفت‌های ایدئولوژیکی به معرفت‌های علمی و جهانی تبدیل شود (نک: نکونام، ۱۳۹۴، ص ۸-۱۵).

در بحث مربوط به مدل‌ها، تلقی‌ها از امروزی‌سازی - به تناسب بحث - مبسوط‌تر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳- مدل‌های امروزی‌سازی آموزه‌های احکامی از نگاه نواندیشان

دینی

واژه «مدل» - چنانکه پیش‌تر بیان شد - نظام‌های مفهومی و ساختارهای بنیادینی است که نواندیشان دینی برای تبیین نسبت احکام قرآنی با نیازهای متغیر جهان معاصر به کار گرفته‌اند. با کاوش در نگره‌ها و نگاشته‌های نواندیشان، دو مدل کلان می‌توان بیان کرد که هریک، بر مبانی و اجزائی ابتناء دارد. پیش از بیان این دو مدل، شایان بیان است که تقسیم مدل‌ها به دو رویکرد مذکور، در واقع، نوعی تمایز طیفی و روشی است، نه تفکیکی ذات‌گرایانه و مطلق. به بیان دیگر، حتی عینی‌ترین مدل‌ها نیز در افق سوپزکتیویته‌ی انسانی ساخته می‌شوند، اما از آن رو که هدفشان دستیابی به بازنمایی نسبتاً مستقل و قابل‌اعتبار از واقعیت است، در طبقه‌ی «ابزکتیویستی» قرار می‌گیرند.

۳-۱-۱- مدل سوژکتیویستی (ذهن‌گرایانه):

بر اساس این مدل، فاعل تغییر، خود انسان است و عامل و بستر تحقق تغییر را دیگر حوزه‌های معرفت انسانی تشکیل می‌دهند. در این چارچوب، «عقل مستقل» - یا به تعبیر دیگر، عقل کنش‌گر و خودبنیاد - جایگاهی محوری دارد و به‌منزله‌ی نیرویی پویا و نقاد، با رویکردی تاریخی و انتقادی به بازخوانی گزاره‌ها و احکام دینی می‌پردازد. این عقل، با بهره‌گیری از دانش‌های نوین و مقتضیات زمانه، امکان بازسازی و تحول در ساختار معرفتی و هنجاری دین را فراهم می‌سازد. در این مدل، بخشی از دین، به‌ویژه در ساحت احکام و آموزه‌های ناظر به زیست اجتماعی، قابل تغییر و نیازمند امروزی‌سازی تلقی می‌شود؛ زیرا دین در این رویکرد نه مجموعه‌ای ایستا و مطلق، بلکه پدیده‌ای پویا و در تعامل مداوم با تاریخ، فرهنگ و دانش بشری فهم می‌گردد. بدین‌سان، ذهن و عقل انسانی نقشی فعال و خلاق در فهم، تفسیر و حتی بازتعیین احکام و متون دینی ایفا می‌کنند. بر پایه‌ی این دیدگاه، گزاره‌ها و احکام دینی، مطلق و تغییرناپذیر نیستند، بلکه باید در پرتو زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و معرفتی هر عصر تفسیر و بازفهم شوند. در نتیجه، معرفت دینی در این مدل، فرایندی تاریخی، سیال و عقل‌محور است که پیوندی پویا میان متن وحیانی و تجربه‌ی انسانی برقرار می‌کند.

پرسش‌هایی که در این نوع مدل مطرح می‌شود و به پاسخ نیاز دارد عبارت‌اند از: مفهوم اقتضائات و آن چیزهایی که باعث تغییر می‌شود و به‌عبارت‌دیگر، عوامل و زمینه‌های تغییر چیست؟ اقتضائاتی که پیش آمده است و جواز تصرف در احکام را برای محققان فراهم آورده، چیست‌اند؟ خود انسان که فاعل تغییر است، احکام جایگزین را از چه طریقی به دست می‌آورد؟ تغییر، در خود دین باید صورت گیرد یا در معرفت دینی و فهم ما از آموزه‌ها؟

۳-۱-۱-۱- زمینه‌ها و عوامل تغییر:

بررسی آثار نواندیشان دینی نشان می‌دهد که پاسخ‌های آنان به این سؤالات، تفاوت‌هایی با یکدیگر دارد. در رابطه با اقتضائات و عوامل تغییر؛ این مسئله مطرح است که وقتی ردپای ویژگی‌های عرفی زندگی مخاطبان قرآن در آیات متجلی

است، نمی‌توان به راحتی ادعا کرد که برخی گزاره‌ها، فارغ از شرایط عرفی مخاطبان قرآن بوده و در روزگار دیگر و شرایط متفاوت نیز عیناً لازم‌الاجراست (نک: وسمقی، ۱۳۹۶، ص ۱۴۱). نواندیشان با این زمینه فکری، برای قوانین قرآنی قید زمانمندی تعیین کرده و با باور به تأثیرپذیری آن از فرهنگ عصر نزول، به انقضای اعتباری آن فتوا داده‌اند.

تحول احکام دینی، بر ایده‌ای استوار است که انسان و جامعه بشری را موجوداتی در حال تطور و تکامل تدریجی می‌داند. در این چارچوب، کمالات انسانی، نه امری ثابت، بلکه فرایندی تدریجی تلقی می‌شود که در طول تاریخ گسترش یافته و تعمیق می‌یابد. جامعه نیز به تبع انسان، ماهیتی پویا دارد و همچون یک ارگانیسم زنده، مراحل مختلف رشد و تطور نظیر طفولیت، نوجوانی، بلوغ و حتی کهن‌سالی را پشت سر می‌گذارد. در نتیجه، نظام‌های حقوقی و قانونی که تنظیم‌کننده مناسبات اجتماعی‌اند، نمی‌توانند ماهیتی ایستا و همیشگی داشته باشند، بلکه تابعی از تحول شرایط تاریخی، اجتماعی و عقلانی‌اند.

از منظر اندیشه حقوقی اسلامی، این تحول‌پذیری موجب تفکیک احکام شریعت به دو گونه «تأسیسی» و «امضائی» شده است. احکام تأسیسی، احکامی هستند که از سوی شارع به صورت ابتکاری وضع شده‌اند، در حالی که احکام امضائی، آن دسته از قواعد و رسوم اجتماعی‌اند که پیش از شریعت وجود داشته و تنها مورد تأیید و تصویب شارع قرار گرفته‌اند (شهابی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۶۱). با تکیه بر این تمایز، برخی نواندیشان دینی گامی فراتر نهاده و معتقدند که بخش غالب احکام فقهی اسلام، از نوع امضائی و عرفی‌اند. به بیان دیگر، شریعت بیش از آنکه مبتنی بر وضع مستقیم الهی باشد، متکی بر سنت‌های جاری در جوامع بشری بوده که بعدها توسط شارع تأیید شده‌اند (وسمقی، ۱۳۸۸، ص ۳۰۴). احمد قابل نیز تصریح می‌کند که توافق عمومی میان مسلمانان بر سر امضائی بودن بخش عمده‌ای از احکام وجود دارد و محل اختلاف صرفاً در میزان و گستره این احکام است (قابل، ۱۳۹۱، ص ۲۶۱). از دیدگاه برخی دیگر از متفکران معاصر تا ۹۹ درصد احکام دینی ریشه در عرف عقلای جامعه داشته و دین به مثابه یک نظام حقوقی و

اخلاقی، بر بنیان رویه‌های پذیرفته‌شده اجتماعی استوار شده است (سروش، ۱۳۸۴، ص ۵۷).

در پرتو این نگاه، وحی نه به‌عنوان یک ساختار فوق‌بشری و متافیزیکی، بلکه به‌مثابه تأیید و تنفیذ نظام‌های عقلانی و اجتماعی بشر فهم می‌شود؛ بنابراین، دین نه امری کاملاً آسمانی، بلکه محصولی فرهنگی تلقی می‌گردد که در بستر تاریخ و با مشارکت عقل انسانی شکل گرفته است (مجتهد شبستری، ۱۳۹۶، ص ۳۳۶؛ ناس، ۱۳۵۴، ص ۱۱).^۱

از آنجاکه مقولات فرهنگی دستخوش فرسودگی، بازنگری و تحول‌اند، آموزه‌های دینی نیز ممکن است در گذر زمان کارآمدی خود را از دست داده و نیازمند بازخوانی و نوسازی شوند. همان‌گونه که زبان - به‌عنوان یک پدیده اجتماعی و پویا - در واکنش به تحولات اجتماعی و فکری، دایره واژگان و ساختار نحوی خود را به‌روز می‌سازد، شریعت نیز باید از سازوکارهایی برخوردار باشد که امکان انطباق مستمر با تحولات معرفتی و اجتماعی را فراهم آورد (نکونام، ۱۳۹۴، ص ۹-۲۷).

با توجه به این مبنا، تفکیک دوتایی احکام دینی، رویکردی رایج و مورد پذیرش در میان اغلب نواندیشان دینی است. درحالی‌که صورت‌بندی‌ها و اصطلاحات مورد استفاده از سوی آنان تفاوت‌هایی دارد، این تفاوت‌ها عمدتاً صوری و اصطلاحی‌اند و اغلب به نتایج مشابهی در سطح تئوریک و عملی منجر می‌شوند. به‌عبارت‌دیگر، هرچند نحوه طبقه‌بندی احکام در گفتمان نواندیشان متنوع است، اما مضمون مشترک آن‌ها در تمایز میان عناصر ثابت و متغیر دین آشکار است. نمونه‌هایی از این رویکرد را می‌توان در تقسیم‌بندی‌هایی همچون «ذاتی و عرضی» (سروش، ۱۳۷۷، ص ۱۵)، «آرمانی و تاریخی» (ابوزید، ۱۹۹۲، صص ۲۰۹-۲۲۰؛ مجتهد شبستری، ۱۳۸۱، ص ۲۱۷)، «فطری و قومی» (نکونام، ۱۳۹۴، ص ۲۳) و «اصلی و فرعی» (محمد طه، ۱۹۷۲، م، صص ۳-۴) مشاهده کرد. هر یک از این دسته‌بندی‌ها کوششی است برای تبیین چگونگی انطباق دین با تحولات تاریخی،

۱. مجتهد شبستری در این باره نوشته است: «در قرآن حتی یک آیه وجود ندارد که بگوید دین اسلام یا هر دین دیگری از سوی خدا نازل شده است» (نک: مجتهد شبستری، ۱۳۹۶، ص ۳۳۶).

فرهنگی و عقلانی و تفکیک میان عناصر تغییرناپذیر با عناصر تابع شرایط زمانی و مکانی.

علاوه بر باور به مقوله تاریخ‌مندی و تأثیرپذیری احکام از باورهای عرفی و تلقی عرفی بودن گزاره‌های احکامی و پی‌ریزی نگره‌ی «احکام دوگانه»، قوانین و دستاوردهای روز دانش بشری نیز دستمایه نواندیشان گردیده و به «روزآمدسازی ماهوی» یا «روزآمدسازی شکلی» آن فتوا داده‌اند. از نگاه آنان، قوانین نو که در منشورهای بین‌المللی نوشته شده، بر مبنای دانش‌های نوین شکل گرفته و محصول دانش و تجربه عقلاء بوده و تبعیت از آن‌ها ضرورت دارد (نک: حسینی طهرانی، ۱۴۱۵ ق، ص ۱۳).

۳-۱-۲- متصدی تغییر احکام

پرسشی که درباره جایگزینی احکام وجود دارد این است که وقتی حکمی قرآنی - به تلقی نواندیشان دینی - از حیث انتفاع خارج می‌شود، حکم جایگزین از چه منبعی منبعت می‌گردد؟ و به تعبیر کامل‌تر، تشخیص احکام ناکارآمد و صادرکننده احکام جایگزین در تصدی چه کسی است؟ طبق نگاه نواندیشان، حکم جایگزین می‌تواند توسط سیره عقلاء، عقل قطعی یا عقل ظنی وضع شود (نک: کدیور، ۱۳۸۶، ص ۱۳۹؛ فنائی، ۱۳۹۴، ص ۹۱).

۳-۱-۳- ماهیت تغییر

نواندیشان دینی از حیث اینکه چه چیزی باید تغییر پیدا کند، اختلاف‌نظرهایی دارند. برخی، از تغییر معرفت دینی سخن گفته (نک: مجتهد شبستری، ۱۳۸۶، ص ۹۷) و برخی دیگر، تغییر خود حکم را مطرح کرده‌اند (نک: ابوزید، ۲۰۰۰ م، ص ۱۰-۱۲). عبدالکریم سروش، ابتدا تغییرپذیری معرفت دینی را مطرح کرده سپس با یک دگرسانی نگرشی، از تغییرپذیری خود دین سخن گفته است (نک: سروش، ۱۳۸۵، ص ۱). از نگاه وی، بر پایه انگاره «بسط تجربه نبوی»، اسلام در متن دادوستدها و زدوخوردها متولد شده و تولد، تکوّن و تکاملش، تاریخی - تدریجی بوده است و تغییرپذیری آن، استمرار دارد (نک: سروش، ۱۳۸۵، ص ۲۱).

تغییر در خود آموزه معمولاً با کنار نهادن آن حکم صورت می‌گیرد مانند تغییراتی که در قالب نسخ و توسط شارع انجام شده است اما طبق نگاه مبتنی بر تغییر معرفت و فهم دینی، گرچه دین جزء حقایقی قدسی و وحیانی تلقی می‌شود که لباس کهنگی و تازگی بر تن ندارد اما اندیشه انسان، شکل گرفته در ظرف زمان و مکان و متّصف به وصف کهنه و نو است و اگر متعلق اندیشه انسانی دین باشد، باز هم به صفت تازگی و کهنگی متصف می‌گردد زیرا گرچه دین، حقیقتی جاودانه است اما اندیشه انسان چنین نیست. به تعبیر دیگر، دین جاودانه بوده و برای هر زمان و مکانی صلاحیت دارد، یعنی آن‌چنان گسترده و عمیق است که در طول زمان و عرض زمین هر اندیشه‌ای با آن مرتبط گردد می‌تواند از آن بهره‌گیرد ولی انسان و اندیشه‌های او در بستر تحولات زندگی جای دارد و از آن تأثیرپذیر است (مهریزی، ۱۳۹۴، ص ۷).

شایان بیان است که دو نگاه مزبور، شبیه یکدیگرند زیرا بر پایه یک نگاه، دین حقیقتی به دور از تلبس به لباس کهنگی و تازگی است اما معرفت و فهم مربوط از آن، به وصف کهنه و نو متّصف شده است. بر مبنای نگاه دیگر، دین حقیقتی ماورائی و قدسی به شمار نمی‌آید و همان سنت‌های عرفی است؛ بشری بودن دین یا بشری بودن فهم دینی، اشتراک‌های زیادی در نتیجه دارند.

با توجه به آنچه بیان شد، در مدل سوژکتیویستی، توجه به مقتضیات زمان و درک واقعیت‌های امروزی زندگی انسان ضرورت دارد و با توجه به اینکه دین، مقوله‌ای فرهنگی یا متأثر از فرهنگ است باید با نگرشی نقادانه به باورها و برداشت‌های گذشته و حال نگریست و با پرهیز از نگاه تقدیس‌گرایانه و با اشراف و بهره‌وری از دستاوردهای دانش‌های نوین بشری، به تفکیک امور فطری از امور اعتباری پرداخت.

۳-۲- مدل ابژکتیویستی (عین‌گرایانه):

مدل ابژکتیویستی بر عینیت، ثبات و فراتاریخی بودن احکام دینی تأکید دارد و بر این باور است که آموزه‌های هنجاری قرآن و سنت، واجد حقیقتی مطلق و جهان‌شمول اند که فراتر از تحولات تاریخی و فرهنگی بشر قرار می‌گیرند. در این

رویکرد، نصوص دینی دارای حجیت ذاتی دانسته می‌شوند و اعتبار و الزام‌آوری آن‌ها مستقل از تغییرات اجتماعی و معرفتی تلقی می‌گردد. این مدل، بر پابندی به اصول ثابت فقهی و نیز بر امکان «انطباق احکام با شرایط متغیّر زمان» از طریق توسعه‌ی مفاهیم فقهی و اجتهاد در چارچوب نصوص تأکید دارد. بدین معنا که تغییر در احکام نه ناشی از دگرگونی در خود دین، بلکه حاصل گسترش فهم فقیه در محدوده‌ی نصوص معتبر و با حفظ چارچوب‌های اصولی است. بر اساس این دیدگاه، دین به‌منزله‌ی نظامی الهی و تام، دربردارنده‌ی اصول ثابت و غیرقابل‌تخطی است و نقش عقل و تجربه‌ی بشری صرفاً در کشف و تطبیق آن اصول در موقعیت‌های نوپدید خلاصه می‌شود. از این رو، مدل ابژکتیویستی از هرگونه قرائت تاریخی یا نسبی از احکام دینی پرهیز می‌کند و بر ثبات، کلیت و عینیت ارزش‌های وحیانی پای می‌فشارد.

۳-۲-۱- زمینه‌ها و عوامل تغییر

عامل تغییر در این نگاه، شرایط واقعی بیرونی در زیست فردی و اجتماعی انسانی است و موضوع جدید، مشمول حکم جدید خداوند می‌شود یا سبب تراحم میان یک حکم و حکم دیگر می‌گردد که در نتیجه، مکلف فردی یا مکلف اجتماعی ناچار باشد یکی از احکام را ترجیح داده و حکم دیگر را تعطیل کند و گاهی نیز شرایط اجتماعی جدید، مصالح جدیدی را به وجود می‌آورد که باعث اتخاذ تصمیم جدید در مسیر مصلحت اجتماع می‌شود و به عبارت کوتاه‌تر، با تغییر شرایط، حکم سابق برداشته می‌شود ولی با اعاده شرایط گذشته، حکم سابق قابلیت بازگشت پیدا می‌کند (نک: مطهری، ۱۴۰۲، ج ۲، صص ۲۵-۲۷؛ ابوزید، ۱۹۹۸، م، ص ۱۲۳؛ معرفت، ۱۴۲۳، ق، صص ۱۵۰ و ۱۷۴).

۳-۲-۲- متصدی تغییر احکام

بر اساس مدل دوم، فاعل تغییر، خود شارع مقدس است که با تعبیه اصول کلی و جاودانه در برابر احکام متغیر تاریخی، زمینه تغییر را فراهم آورده است. طبق این نگاه - که نگاه کلاسیک تلقی می‌شود - متفکران، مؤلف‌محور و نیز متن‌محور

هستند؛ متنی که مقاصد مؤلف متن یعنی شارع مقدس در آن متجلی شده است. برای نمونه، مرتضی مطهری بر این باور است که فاعل تغییر، خود شارع مقدس است و اصولی کلی و جاودانه را مطرح کرده که از طریق این اصول می‌توان احکام متغیر تاریخی را در هر برهه‌ای مشخص کرد (نک: مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۰، صص ۱۵۰-۱۴۷).

۳-۲-۳- ماهیت تغییر

طبق این نگاه، ماهیت این تغییرات، انسانی‌محور نیست بلکه الهی‌محور است. بر اساس این مدل، معرفت دینی باید روزآمد شود و عقل انسان و سیره عقلاء استقلالی برای تغییر ندارد بلکه با سیر در اصول تعبیه شده، به دنبال کنار هم نشانیدن سنت و مدرنیته است. طبق این نگاه، عقل تنها یکی از مبادی استنباط احکام است اما هیچ قدرتی در حکم‌زدایی و حکم‌آفرینی ندارد (نک: مطهری، ۱۴۰۲، ج ۲، صص ۲۵-۲۷).^۱

پرسش از این‌که شارع مقدس چگونه می‌تواند در زمان‌هایی خارج از عصر نزول، احکام پیشین خود را دگرگون سازد، از مباحث مهم در حوزه‌ی فلسفه‌ی فقه و نظریه‌ی تحول احکام است. در پاسخ به این مسئله می‌توان گفت: تغییر احکام در ادوار پسین نه به معنای تشریح مجدد از سوی انسان‌ها، بلکه بر اساس سازوکارها و اصولی است که خود شارع برای تحقق تغییر و تطوّر درون دینی مقرر کرده است. به بیان دیگر، شارع مقدس با تبیین اصولی همچون عدالت، مصلحت، کرامت انسانی و مقاصد نهایی شریعت، چارچوبی را فراهم آورده که بر مبنای آن، امکان تغییر در احکام جزئی و تاریخی فراهم می‌شود. بدین ترتیب، دگرگونی در احکام نه حاصل اراده‌ی بشری، بلکه نمودی از اراده‌ی الهی در سطحی فرادستی است که از طریق قواعد و مقاصد کلان شریعت فعلیت می‌یابد. نمونه‌ی روشنی از این فرایند را می‌توان در حکم برده‌داری مشاهده کرد. بر اساس اصولی چون عدالت و کرامت انسانی - و با تکیه بر نظریه‌هایی نظیر نسخ تمهیدی یا نسخ ازمانی - می‌توان گفت حکم برده‌داری در چارچوب همان مقاصد الهی به تدریج نسخ شده است. در این

۱. مطهری در جای دیگری قائل به منبعت عقل مستقل است (نک: مطهری، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۱۹۰).

تلقی، انسان‌ها حکم جدیدی را جعل نکرده‌اند، بلکه این خود شارع است که با وضع اصولی فرازمانی، امکان تحول در احکام فرعی و تاریخی را در بطن شریعت تعبیه کرده است.

در این مدل نیز، همچون سایر الگوهای فقهی و تفسیری، نوعی تقسیم دوگانه در احکام مشاهده می‌شود (نک: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹، صص ۱۱۳-۱۱۵). با این حال، تفاوت بنیادی آن با مدل پیشین در این است که مدل پیشین، احکام قرآنی صریح - مانند احکام ارث - را نیز در قلمرو تغییر و تحول قرار می‌داد، در حالی که در این مدل، دوگانه‌سازی احکام به آیات الاحکام تعمیم داده نمی‌شود. به بیان دیگر، این دیدگاه، تفکیک میان احکام ثابت و متغیر را صرفاً در سطح مسائل جزئی، فرعی و مصداقی روا می‌داند و نه در احکام منصوص و بنیادین (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۲۳۶).

بر مبنای مدل سوپژکتیویستی، نزول حکم ارث در زمینه‌ای تاریخی صورت گرفته است که در آن، ساختار اقتصادی جامعه مردسالارانه بوده و مسئولیت تأمین مالی خانواده بر عهده‌ی مردان قرار داشت. در چنین بافتی، سهم کمتر زنان در ارث متناسب با واقعیت اجتماعی آن روزگار تلقی می‌شد؛ اما در جهان معاصر که زنان در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نقش فعالی یافته‌اند، می‌توان با تکیه بر اصولی چون عدالت و توازن مسئولیت‌ها، این حکم را مورد بازتفسیر تطبیقی قرار داد و آن را با شرایط جدید انطباق بخشید.

در این رویکرد، برخلاف مدل ابژکتیویستی که با استناد به «منصوص بودن» حکم، امکان بازنگری در آن را نفی می‌کند، حکم ارث امری مطلق و تغییرناپذیر تلقی نمی‌شود، بلکه متأثر از زمینه‌های تاریخی و اجتماعی فهم می‌گردد. بدین ترتیب، تأکید اصلی بر نقش عقل، تجربه‌ی تاریخی و تحولات معرفتی در تفسیر نصوص دینی است. در نتیجه، در این مدل، تغییر در احکام نه ناشی از اراده‌ی انسان در برابر شریعت، بلکه بازتابی از اراده‌ی شارع در سطحی فراتاریخی است؛ اراده‌ای که از رهگذر عقل، تجربه‌ی تاریخی و تحول در فهم انسانی، بروز و فعلیت می‌یابد.

۴- نگاهی ارزیابانه به مدل سوژکتیویستی

بررسی مدل سوژکتیویستی از منظر نواندیشی دینی، مستلزم واکاوی آن در سطوح گوناگون معرفتی، روش‌شناختی و الهیاتی است. در اینجا، به‌جای پرداختن به تمامی ابعاد، بر چند نکته‌ی بنیادین که ناظر به مبانی فکری و روش‌شناسی نواندیشان معاصر است، تمرکز می‌شود.

نخست آن‌که خودِ نواندیشان دینی بر دشواری یا حتی امتناع ارائه تعریفی جامع، دقیق و واحد از مفاهیمی چون «دین» و به‌ویژه «دین اسلام» تأکید کرده‌اند (نک: مجتهد شبستری، ۱۳۹۶، ص ۲۷۲).^۱ در برخی مواضع، ایشان اسلام را منظومه‌ای منسجم از احکام، تعالیم و معارف می‌دانند که ریشه در وحی الهی دارد و از این‌رو، کامل‌ترین نظام هنجاری و معرفتی مبتنی بر وحی تلقی می‌شود (کریمی، ۱۳۸۵، ص ۴۰). با این حال، در دیگر تحلیل‌ها، دین نه به‌منزله‌ی مجموعه‌ای از گزاره‌های اعتقادی ثابت، بلکه به‌مثابه‌ی تجربه‌ای ایمانی و وجودی فهم می‌شود؛ تجربه‌ای که در آن، فرد در برابر امر قدسی و وحیانی تسلیم می‌گردد، بی آن‌که الزاماً پذیرش صوری گزاره‌های کلامی معین را شرط دین‌داری بداند (مجتهد شبستری، ۱۳۹۶، صص ۶۰-۶۱، ۶۹).

بر این اساس، اگر خود نواندیشان به ناتوانی نظری از تعریف دقیق و مطلق دین اذعان دارند، پرسشی بنیادین پدید می‌آید: در غیاب تعریف مشخص از دین، چگونه می‌توان درباره‌ی خاستگاه آن - اعم از الهی یا بشری بودن - به داوری قطعی دست زد؟ از منظر معرفت‌شناختی، نبود تعریفی روشن از موضوع، به تعلیق در داوری‌های ماهوی و هستی‌شناختی می‌انجامد؛ زیرا هرگونه داوری در باب منشأ دین، نیازمند تبیین مفهومی دقیق از خودِ دین است. بدین ترتیب، اتخاذ موضعی قاطع در خصوص خاستگاه دین در شرایطی که ماهیت آن تعریف‌پذیر نیست، از استحکام فلسفی و منطقی کافی برخوردار نخواهد بود و می‌تواند به نوعی ناسازگاری درونی در گفتمان نواندیشانه بینجامد.

۱. در این کتاب، از نگاه نواندیشان دینی را نقل می‌کند.

دومین نکته، به یکی از مدعیات محوری در تبیین نسبت میان شریعت و عرف بازمی‌گردد؛ یعنی این ادعا که بیش از نود و نه درصد احکام شریعت اسلامی، صرفاً ریشه در عرف زمانه‌ی پیامبر (ص) داشته و دین تنها به امضای آن‌ها پرداخته است. این دیدگاه، علی‌رغم رادیکال بودن، از منظر روش‌شناسی و مبانی معرفتی با دشواری‌های جدی روبه‌روست. داوری درباره نسبت احکام امضائی و تأسیسی نیازمند احاطه‌ی کامل بر دو حوزه‌ی دانشی مستقل و تخصصی است: نخست، تسلط اجتهادی بر دستگاه فقه اسلامی و قواعد دقیق استنباط احکام؛ و دوم، شناخت جامع، انتقادی و مستند از ساختارهای اجتماعی، حقوقی و عرفی عصر بعثت. روشن است که در فقدان تسلط هم‌زمان بر این دو حوزه، هرگونه داوری کمی درباره سهم عرف در شریعت، فاقد دقت علمی و اعتبار معرفتی لازم خواهد بود.

علاوه بر این، وضعیت منابع تاریخی موجود نیز مانع جدی در راه دستیابی به برآوردهای آماری معتبر در این زمینه است. بخش بزرگی از داده‌های مربوط به سنت‌های اجتماعی در صدر اسلام، یا به‌طورکلی مفقود شده، یا تحت تأثیر عواملی همچون تحریفات متنی، تصحیف نسخه‌ها، فقدان نظام ثبت مکتوب جامع در صدر اسلام، تخریب منابع مکتوب اولیه به‌ویژه در حوادثی چون آتش‌سوزی‌های کتابخانه‌ای، دچار نقصان و گسست‌های جدی‌اند. لذا نمی‌توان به‌گونه‌ای قطعی و مبتنی بر داده‌های قابل‌اعتماد، نسبت دقیقی میان احکام عرفی و شرعی در عصر پیامبر استخراج کرد. در واقع، هرگونه کوششی برای تعیین درصد مشخص از احکام امضائی، بدون برخورداری از مبانی تاریخی دقیق و ابزارهای تحلیلی لازم، از منظر علمی فاقد اعتبار کافی است. این‌گونه ادعاها نه تنها فاقد پشتوانه متقن هستند، بلکه ممکن است به ساده‌سازی مفرط یک مسئله پیچیده تاریخی-فقهی بینجامند و سبب کژفهمی از ماهیت نظام حقوقی اسلام شوند. از این‌رو، هر تحلیل روشمند در این زمینه باید با رعایت اصول دقت در منابع، احتیاط معرفتی و پرهیز از داوری‌های آماری فاقد شواهد عینی همراه باشد.

مطلب سوم آنکه، دیدگاه مطرح شده، مبتنی بر نوعی تقدم و اصالت‌بخشی به عرف نسبت به شریعت است؛ به‌گونه‌ای که گویی شریعت در مقام تابع عرف قرار می‌گیرد و نظام احکام دینی، به‌ویژه در حوزه احکام امضائی، بر پایه و اعتبار عرف شکل می‌گیرد. مطابق این رویکرد، عرف نه تنها بستر پیدایش احکام است، بلکه نقش بنیادین در قوام و اعتبار آن‌ها دارد؛ به این معنا که عرف، به‌عنوان عنصر سازنده و مقوم احکام امضائی تلقی می‌شود، نه صرفاً زمینه‌ای برای اجرای آن.

با این حال، این دیدگاه نیازمند بازاندیشی و تبیین دقیق‌تری است. از منظری دیگر، می‌توان عرف را نه به‌منزله‌ی عنصر مؤسس و قوام‌بخش حکم، بلکه به‌عنوان بستر تحقق و ظرف اجرایی آن تلقی کرد. بدین معنا که عرف و ساختار اجتماعی زمان نزول، زمینه‌ی عینی و تاریخی اجرای احکام را فراهم می‌کرده است، اما در تکوین و اعتبار ذاتی آن‌ها نقش تعیین‌کننده نداشته است؛ بنابراین، سخن از تأثیر عرف در مقام تحقق و تطبیق است، نه در مقام تشریح و اعتبار. بدین ترتیب، گرچه در عصر نزول، احکام عرفی وجود داشته‌اند اما نسبت میان آن احکام و شریعت، نسبتی امضائی و جهت‌دهنده است، نه منشأیی و قوام‌بخش.

تمایز یادشده در تحلیل مفهوم «امضاء» هنگامی روشن‌تر می‌شود که میان بقای حکم در سطح اعتبار شرعی و استمرار آن در عرصه اجرا تفکیک شود. اگر امضاء صرفاً به معنای پذیرش یک عرف عقلایی بدون اعطای اعتبار مستقل شرعی باشد، با زوال آن عرف، حکم نیز منتفی می‌گردد؛ اما اگر امضاء به معنای اعطای اعتبار شرعی به عرفی معین باشد، اعتبار آن در نظام تشریح محفوظ می‌ماند؛ هرچند ممکن است اجرای آن به دلیل تبدل موضوع، تغییر شرایط اجتماعی یا تعارض با مقاصد عالی شریعت متوقف شود. از این‌رو، بقای حکم در منابع فقهی، نه نشانه‌ی جمود و تحجر فقه، بلکه بیانگر حفظ «اصل تشریح» در چارچوب نظام معرفتی دین است؛ نظامی که به مدد اجتهاد پویا و فهم مقاصدی، از توانایی لازم برای بازتفسیر و بازتطبیق احکام در شرایط جدید برخوردار است (نک: فیاضی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۹).

نتیجه‌گیری

واژه‌ی «مدل» در این پژوهش، ناظر به نظام‌های مفهومی و چارچوب‌های بنیادینی است که نواندیشان دینی برای تبیین نسبت میان احکام قرآنی و نیازهای متغیر جهان معاصر به کار گرفته‌اند. در این زمینه می‌توان از دو مدل کلان سخن گفت که هر یک دارای مبانی، مؤلفه‌ها و سازوکارهای خاص خود هستند.

مدل نخست، مدل سوژکتیویستی است؛ مدلی که با تلقی عرفی از احکام و تفکیک دوگانه میان ساحت ثابت و متغیر دین، بر فاعلیت عقل - اعم از عقل قطعی یا ظنی - و نیز بر سیره‌ی عقلاء و اقتضائات زمان و مکان در بازنگری، ابطال احکام ناکارآمد و جایگزینی آن با احکام عقلی تکیه دارد. این مدل، بر پایه‌ی درک تاریخی از نصوص و تأکید بر عقلانیت مستقل انسان، نگره‌هایی همچون «اجتهاد ساختاری» و «نسخ عقلی» را صورت‌بندی کرده است.

در مقابل، مدل ابژکتیویستی بر ثبات و عینیت نسبی احکام شریعت تأکید می‌ورزد. در این مدل، هرچند عقل از جایگاه ابزاری مهمی در کشف، تحلیل و استنباط احکام برخوردار است، اما توانایی آن در راستی‌آزمایی یا ابطال ذاتی احکام شرعی نفی می‌شود. بر پایه‌ی این رویکرد، تغییر در احکام دینی نه به معنای رفع یا نسخ عقلی حکم، بلکه به تبع تغییر موضوعات، شرایط و ملاکات احکام امکان‌پذیر است. این دیدگاه، مبنای نظریه‌هایی مانند «نسخ تمهیدی» و «نسخ مشروط» قرار گرفته است.

بر اساس این مدل، نواندیشان دینی تنها در محدوده‌ی احکام غیرمنصوص به معنای غیرمنصوص بالمعنی الأخص - یعنی احکامی که مستقیماً مستند به نصوص قطعی‌الدلاله یا قطعی‌الصدور نیستند - می‌توانند از رهگذر کشف ملاکات شرعی و در پرتو اصول مقاصدی شارع مقدس، به بازنگری و تغییر در احکام بپردازند. در این معنا، مقصود از «غیرمنصوص» در مقابل نص قطعی است، نه در برابر ظاهر یا ظواهر الفاظ؛ از این رو، احکام عقلی و استنباط‌شده بر اساس قواعد اصولی همچنان در عرض کتاب، سنت و اجماع به‌عنوان منابع معتبر استنباط باقی می‌مانند.

بدین ترتیب، این دیدگاه با مبانی فقیهان اصولی که عقل را یکی از ادله‌ی اربعه دانسته‌اند، سازگار است.

در مجموع، اگرچه این دو مدل در برخی عناصر - مانند پذیرش نقش عقل و تأثیر زمان و مکان در فهم احکام - هم‌پوشانی‌هایی دارند، اما از حیث مبانی معرفتی، نوع نگاه به نص و نسبت عقل و وحی، تفاوت‌هایی ماهوی میان آن‌ها وجود دارد. افزون بر این، بهره‌گیری از این دو الگو منحصر به نحله یا جریان خاصی از نواندیشی دینی نیست؛ بلکه در عمل، بسیاری از نواندیشان معاصر، بسته به ماهیت موضوع و نوع حکم، به صورت تلفیقی از هر دو مدل استفاده کرده‌اند.

منابع

۱. ابوزید، نصر حامد، (۱۹۹۲ م). نقد الخطاب الدینی. قاهره، سینا للنشر.
۲. ابوزید، نصر حامد، (۱۹۹۸ م). مفهوم النص. بیروت - لبنان: المركز الثقافی العربی.
۳. ایران‌نژاد پاریزی، مهدی، (۱۳۸۲). روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی. تهران: نشر مدران.
۴. حسینی، سیده زهرا و قراملکی، احد فرامرزی، (۱۳۹۶). خدا؛ از مفهوم تا مدل‌های معرفتی، فلسفه دین. سال چهاردهم، ۱۴(۱)، ۲۱-۴۸.
۵. حسینی طهرانی، سید محمدحسین، (۱۴۱۵ ق). نگرشی بر مقاله قبض و بسط تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش، بی‌جا: موسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام.
۶. حلی، مقدادبن عبدالله، (بی‌تا). کنزالعرفان فی فقه القرآن، مترجم: عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم: ایران.
۷. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۳). لغت‌نامه دهخدا. تهران: دانشگاه تهران.
۸. سروش، عبدالکریم، (۱۳۷۰). قبض و بسط تئوریک شریعت. تهران: موسسه فرهنگی صراط.

۹. سروش، عبدالکریم، (۱۳۷۷). مقاله ذاتی و عرضی. مجله کیان، ۴۲، ۴-۱۹.
۱۰. سروش، عبدالکریم، (۱۳۸۵). بسط تجربه نبوی. تهران، صراط.
۱۱. سروش، عبدالکریم، (۱۳۸۴). اخلاق خدایان. تهران: طرح نو.
۱۲. شریعتی، علی، (۱۳۷۹). مجموعه آثار (ج ۴). تهران: الهام.
۱۳. شهابی، محمود. (۱۴۱۷ ق). ادوار فقه. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۴. فنائی، ابوالقاسم، (۱۳۹۴). اخلاق دین شناسی. تهران: نگاه معاصر.
۱۵. فیاضی، مسعود، (۱۳۹۴). ماهیت احکام امضائی. مطالعات اسلامی: فقه و اصول، ۴۷(۱۰۲)، ۱۰۹-۱۲۹.
۱۶. قابل، احمد، (۱۳۹۱). مبانی شریعت. بی جا: بی نا.
۱۷. کدیور، محسن، (۱۳۸۶). حق الناس. تهران: کویر.
۱۸. کریمی، مصطفی، (۱۳۸۵). قرآن و قلمروشناسی دین. قم: مرکز انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۹. مجتهد شبستری، محمد، (۱۳۸۱). نقدی بر قرائت رسمی از دین. تهران: طرح نو.
۲۰. مجتهد شبستری، محمد، (۱۳۹۶). نقد بنیادهای فقه و کلام. بی جا: بی نا (فایل و نشر مجازی).
۲۱. محمد طه، محمود، (۱۳۸۹ ق). الرسالة الثانية من الاسلام، بی جا: طبع الکترونیکی.
۲۲. محمد طه، محمود، (۱۹۷۱ م). القرآن و مصطفی محمود و الفهم العصری. مکتبه الفکره الجمهوریه.
۲۳. مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، (۱۳۸۹). فرهنگ نامه اصول فقه. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت پژوهی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۲۴. مسعودی، جهانگیر، (۱۳۹۲). هرمنوتیک و نواندیشی دینی (تطبیق اصول هرمنوتیک گادامر و تطبیق آن بر مبانی معرفتی نواندیشان مسلمان ایرانی). قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۵. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۸). مجموعه آثار (ج ۱۰). تهران: صدرا.
۲۶. مطهری، مرتضی، (۱۴۰۲). اسلام و مقتضیات زمان. تهران: صدرا.
۲۷. معرفت، محمدهادی، (۱۴۲۳ ق). شبهات و ردود. قم: مؤسسه التمهید.
۲۸. مهریزی، مهدی، (۱۳۹۴). نواندیشی دین و مسئله زن. تهران: موسسه فرهنگی دین پژوهی بشری.
۲۹. ناس، جان، (۱۳۵۴). تاریخ جامع ادیان. مترجم: علی اصغر حکمت، تهران: پیروز - فرانکلین.
۳۰. نکونام، جعفر، (۱۳۹۴). پاسخ به شبهات دینی و مذهبی. قم: آیین احمد.
۳۱. هاشمی، محمدمنصور، (۱۳۹۶). دین‌اندیشان متجدد؛ روشنفکری دینی از شریعتی تا ملکیان. تهران: کویر.
۳۲. وسمقی، صدیقه، (۱۳۹۶). بازخوانی شریعت. ویرایش: معصومه شاپوری، بی‌جا: بی‌نا.
۳۳. وسمقی، صدیقه، (۱۳۸۸). بضاعت فقه و فقهاء. بی‌جا: بی‌نا.